

حمله مغول و ظهور جنبش‌های مذهبی: جنبش تارابی به مثابه یک جنبش هزاره‌ای (تحلیلی بر دو بخش از کتاب تاریخ جهان‌نگای جویی: «ذکر استخلاص بخارا» و «ذکر خروج تارابی»)

جبار رحمانی

(استادیار انسان‌شناسی - پژوهشکده مطالعات فرهنگی و اجتماعی وزارت علوم، تحقیقات و فناوری)

مقدمه

جنگ و بحران‌های ناشی از آن، مجموعه‌ای از رخدادها هستند که تمام سطوح حیات انسانی را تحت تاثیر قرار می‌دهند. جنگ‌ها و غارت‌ها از ملموس‌ترین سطح زندگی انسانی، یعنی بیولوژی شروع می‌شوند، تا انتزاعی‌ترین سطح آن، یعنی اعتقادات را در بر می‌گیرند. اصولاً بحران‌های ناشی از جنگ پیامدهای بسیاری داشته و دارند. در ایران عموماً رواج و گسترش تصوف به مثابه نوعی گفتمان یا مجموعه‌ای از گفتمان‌های معنوی را ناشی از حمله مغول می‌دانند و به نوعی هم آن را واکنش انفعالی در برابر این سیل حملات تعریف کرده‌اند. در حالی که در عمل حملات مغول و جنگ‌های ناشی از آنها صرفاً یک واکنش منفعلانه نبوده است، بلکه با مجموعه واکنش‌های گوناگونی مواجه هستیم که بیانگر زمینه‌ها و امکان‌های مختلف بسترهای اجتماعی در مواجهه با این سیل ویرانگر می‌باشد. در این نوشتار تلاش خواهیم کرد نگاهی داشته باشیم به یکی از جنبش‌های رهایی‌بخش که به دنبال واژگون کردن جهان پسامغولی و ارائه طرحی نو برای حیاتی شایسته است. این جنبش مذهبی علاوه بر وجوه معنوی، وجوه فرهنگی و اجتماعی مختلفی داشته که بیانگر واکنش بدنه جامعه ایرانی به ویرانی‌ها و آشوبهای ناشی از حضور این فاتحان ویرانگر بوده است. در ادامه این متن به جنبش تارابی که پس از حمله مغول به بخارا ظهور کرد، خواهیم پرداخت. شرح مفصل این جنبش در کتاب تاریخ جهان‌نگای جویی آمده است.

عطاملک جویی یکی از بزرگان و درباریان و همچنین مورخان و نویسندگان قرن هفتم هجری است. او در میانه عصری می‌زیست که تاریخ اجتماعی و سیاسی ایران و جهان اسلام دستخوش تغییرات بزرگی شده بود. عامل بزرگ این تغییر، حضور نیروی سیاسی و نظامی مغولان بود. حضور این نیروی سیاسی جدید، تمام مناسبات اجتماعی، مذهبی و فرهنگی و

سیاسی جهان اسلام و ایران را تغییر داد. صورت‌بندی اجتماعی و سیاسی جدیدی که به واسطه حضور نیروهای مغول در جهان ایرانی و اسلامی رخ داد، بستر اصلی شکل‌گیری تحولات بعدی این بخش‌های جهان بود. خلافت بغداد و قدرت اسماعیلیان در قلعه الموت و سایر نقاط به واسطه مغولان پایان یافت. مجموعه متکثر و متنوع از حکومت‌های مغولان و تبار آنها چهره جهان اسلام را تغییر داد و بسیاری از حکومت‌هایی که بعدها مایه مباهات جهان اسلام شدند، از همین دوره نشأت گرفتند، از جمله مغولان هند.

در میانه این تغییرات، برخی از خاندان، وزیرپرور بودند و نیروهای عقلانیت سیاسی را به بدنه حکومت‌های قبیله‌ای خان‌های مغول تزریق می‌کردند. از جمله این خاندان‌ها که تبارشان به وزیران هارون الرشید می‌رسید، خاندان جوینی است که عظاملک از جمله اعضای این خاندان است که در این دوره حساس در میانه حوادث و همراه خانان مغول می‌زیست. او به همراه امیر ارغون به قراقروم پایتخت مغولستان سفر کرد و نظام اجتماعی و فرهنگی و سیاسی مغولان را از درون بررسی نمود. هم او بود که موقع فتح قلعه اسماعیلیه اجازه یافت کتابخانه آنها را بازبینی کند تا آنچه را که ارزش نگاهداری دارد، جدا کند. در فتح بغداد نیز حضور داشت و شاهد فروپاشی این نهاد هفت قرنی خلافت بود. تجارب عظاملک در کتاب جهانگشای او به نحوی ثبت است که از یک سو تاریخ مغولان است از سوی دیگر تاریخ خوارزم، ماورالنهر، خراسان و در نهایت تاریخ ایران و عراق و سرنوشت خلافت عباسی و حکومت‌های اسماعیلیه.

کتاب **تاریخ جهانگشای جوینی** فارغ از وجوه ادبی، اهمیت اجتماعی و فرهنگی بسیاری دارد و نکات ارزشمندی نیز درباره مناطق مختلف غرب آسیا که زیرسلطه مغولان قرار گرفته بود، ثبت کرده است. فارغ از نگاه کلی که میتوان به تاریخ این مناطق داشت، دربابای توصیفات ریز و دقیق جوینی می‌شود نکات بسیار ارزشمندی از تاریخ خرد و محلی این مناطق به دست آورد. یکی از جالب‌ترین این موارد، خروج تارابی است. **تارابی** مردی روستایی از اهالی دیهی در اطراف بخارا بود که به تدریج مریدان بسیار یافت و قدرتی به هم زد. حرکت او یکی از جنبش‌های دینی هزاره‌ای است که مدعی پایان یک دوره و آغاز عصر جدید بودند. آن چه که اهمیت دارد فهم ویژگی‌های این جنبش و مولفه‌های اجتماعی و فرهنگی آن است. این که این جنبش چه ویژگی‌هایی دارد و چرا و چگونه در آن شرایط ظهور کرد، پرسش اصلی این نوشتار است. در این تحقیق تلاش کردیم تا ازمنظر جامعه‌شناختی به مولفه‌های این جنبش بپردازیم تا در نهایت بتوانیم تبیینی اجتماعی و فرهنگی از زمینه‌های ظهور و ابعاد آن ارائه دهیم.

تارابی؛ جنبش کاریزماتیک هزاره‌ای

طبق گزارش جویی در بخش "ذکر خروج تارابی" در سال ۶۳۶ قمری، شرایط خاصی در بخارا و حوالی آن وجود داشت. منجمان حکم کرده بودند که فتنه‌ای ظاهر می‌شود و کسی خروج می‌کند. در این روایت تاریخی، کاربرد واژه‌های "خروج" و "فتنه" بیانگر آن است که اصولاً هرگونه جنبشی که خارج از چارچوب‌های مشروع و مسلط رخ دهد، از نظر راوی این حوادث (یعنی جویی)، نه تنها مقبول نیست، بلکه از همان آغاز در دستگاه زبانی جویی سرکوب و تخریب می‌شود. جویی به عنوان یک فرد وابسته به دستگاه مغولان قبل از همه مشروعیت آنها را پذیرفته است، لذا هر آنچه که این مشروعیت را به چالش بکشد، نه تنها خروج از چارچوب است، بلکه به نوعی فتنه هم هست. به همین دلیل به همان حرف منجمان استناد می‌کند که آن ایام، زمانه "قران نحسین" بود، یعنی نقطه‌ای که ستاره‌هایی به هم نزدیک شده و منادی یک واقعه نحس خواهند شد. فتنه، نحس و خروج، چارچوب‌های زبانشناختی جویی در توصیف این فاجعه‌اند.

او در ادامه مصداق این امر نحس و فتنه خارجی را توضیح می‌دهد. او از مردی عامی حرف می‌زند؛ سازنده غربال، یک صنعت گر فرودست و حاشیه‌ای در جامعه آن روز. او را در حماقت و جهل بی مثال می‌داند و همچنین اهل تزویر و سالوس. جویی همچنان در روایت سوگیرانه خود، این مرد را از همان آغاز روایتش، تخریب و سرکوب می‌کند. اصولاً مخاطب در روایت جویی از این پدیده از همان ابتدا با یک امر دروغین، شیطانی و فتنه‌ای نحس مواجه می‌شود. این مرد عامی، نه اهل یک شهر، بلکه اهل یک دیه‌ی است در سه فرسنگی بخارا. از گروه‌های فرودست و حاشیه‌ای.

جویی به دلیل دقت بسیار خاص خود، نکته‌ای ظریف تر را در میانه بحث تارابی مطرح می‌کند؛ مساله‌ای که در تاریخ اجتماعی و مذهبی ایران و خراسان کمتر به آن توجه شده است؛ رابطه زنان و پری‌داری. او به یک امر بسیار کلیدی در تاریخ جنسیت در حوزه تمدنی ایران بزرگ اشاره می‌کند که شاید بتوان آن را میراث ماندگار از دوره الهه‌های مادر دانست: زنانی که با پریان مرتبط اند، و پریانی که صرفاً با زنان ارتباط دارند. البته جویی این پریان را با جنیان یکسان می‌داند و آنها را ناقلان اخبار غیب به این زنان معرفی می‌کند. خواهر تارابی از این زنان پری‌دار بوده است که ابتدا بی آنکه کسی بداند به برادرش اخباری را می‌گفته و تارابی به واسطه نقل این اخبار شهرتی به دست می‌آورده است. نکته جالب آن که با وجود زبان خاص جویی در روایت تارابی که از ابتدا او را نحس و فتنه و بی مثال در حماقت و جهل خوانده است، هیچ گاه در توصیف این پری‌داران، چنین زبان سرکوب‌گری را به کار نمی‌گیرد. هرچند گفتارهای آنها را

نوعی هزیان می‌داند، اما به همان شدتی که تارابی را تخریب می‌کند این سنت پری داری که قاعدتا همان موقع در میان مردم آن نواحی رایج بوده است را نقد و نهی نمی‌کند. البته جوینی به شیوه رایج تفکر، از منطق دوگانه عوام و خواص استفاده می‌کند و همان گونه که در سنت خواص، عوام کالانعام هستند، از عوام الناسی که به سادگی تابع جهل می‌شوند یاد می‌کند که روی به تارابی می‌کنند. آن قدر کار تارابی بالا می‌گیرد که حتی خواص هم به او گرایش پیدا می‌کنند. به قول جوینی چند معتبر مقبول از معجزات تارابی برای او نقل می‌کردند.

جوینی به دلیل عدم باور به تارابی اهل فتنه، تلاش می‌کند به خوبی به اتفاقاتی که حسب روال یا حسب تصادف موجبات رونق کار این "سالوس" می‌شوند، اشاره کند. او درباره زمینه‌های اوج‌گیری و شهرت این مرد تارابی، به طرز تفکر مردم، اختلافات میان خواص و نخبگان و همچنین حوادث طبیعی و تاریخی اشاره می‌کند. به خوبی نشان می‌دهد که چگونه حوادث دست به دست هم می‌دهند تا اتفاقی خاص بیافتد و گویی زمان و زمین باید آماده یک رخداد باشند.

وقتی از مولفه‌های تفکر عوام و گاه خطاهای خواص در بزرگ شدن تارابی سخن می‌گویند، از برخی حمایت‌های خواص که ریشه در نزاع‌های درونی گروه‌های نخبه هم دارد پرده بر می‌دارد. او از دانشمندی در بخارا صحبت می‌کند که به فضل و نسب مشهور بود؛ شمس الدین محبوبی. به دلیل مشکلی که با ائمه بخارا داشت، حسب لجاجت با آنها به زمره مریدان تارابی در آمد و کار او را توجیه اسطوره‌ای کرد: "پدرم روایت کردست و در کتابی نوشته که از تاراب بخارا صاحب دولتی که جهان را مستخلص کند، ظاهر خواهد شد" و آثار علائم آن شخص را در این فرد تارابی می‌بیند. این کار او، جنبش تارابی را دقیقاً وارد مصادیق جنبش‌های هزاره‌ای می‌کند. مهمترین خصیصه این جنبش‌ها، ادعای نجات جهان از سیاهی ویرانگری است که در آن قرار گرفته‌اند. به همین دلیل شمس الدین محبوبی ادعا می‌کند که طبق کتب پیشگویانه قدیم، جهان را مستخلص خواهند کرد. تارابی به عنوان منجی جهان معرفی می‌شود.

به تدریج حوادث دست به دست هم می‌دهند که کار تارابی به یک جنبش هزاره‌ای تبدیل شود. نیروی او ازدیاد می‌یابد، الگوهای اسطوره‌ای منجیان جهان به او پیوند می‌خورد، ادعای کرامت و برکت در او زیاد می‌شود و به تدریج به یک رهبر کاریزماتیک ناجی تبدیل می‌شود. او مرحم زخم‌های مردم و مایه امید آنها می‌شود.

جنبش‌های هزاره‌ای متعلق به شرایطی هستند که گروهی معتقدند آخر الزمان است و فتنه‌ها ظاهر شده‌اند و منجی خواهد آمد و جهان را به پاکی بازخواهد گرداند و به تعبیری جهان را مستخلص خواهد کرد. به عبارتی، از منظر این گروه و این جنبش، جهان به اوج تباهی و فساد

رسیده و قرار است به کمک یک منجی به بهشت زمینی برسد. منطق جنبش‌های هزاره‌ای آنست که عصر فتنه آمده و لحظه موعود برای رسیدن به بهشت زمینی نزدیک است. در این جنبش‌ها محوریت با یک فرد کاریزماتیک است که کراماتی دارد و اهل مکاشفه و ارتباط با عالم ماورا است. او به کمک خواهرش و چند مورد اتفاقی از صدق ادعای شفا بخشی حاجتمندان درگاهش، هرچه بیشتر به سمت کاریزما شدن پیش می‌رود.

تا این دوره تارابی هنوز در روستای خودش است و هر روز بر مریدانش افزوده می‌شود. بزرگان برای از بین بردن این فتنه، او را به شهر بخارا دعوت می‌کنند. توطئه ای طراحی می‌کنند تا او را در نزدیکی شهر بخارا بکشند. زیرکی او در تشخیص تغییر حالات همراهان خودش از سربازان مغول که قرار بود او را به شهر مشایعت کنند و قبل رسیدن به شهر بر سر پلی، او را بکشند، سبب شد آنها این امر را به کرامت او و ارتباط او با عالم غیب نسبت دهند و هر چه بیشتر به عظمت کاریزماتیک او افزوده شود. تا جایی که مردم در شهر بخارا هجوم می‌آوردند تا او را تبرکا زیارت کنند.

کاریزما همیشه به دلیل ارتباط با عالم ماوراء، متبرک است و قدرت تبرک بخشی دارد. هجوم مردم هم دال بر همین بود، آن قدر که جمعیت امکان جابجایی نداشت و او به بام می‌رود و بر مردم آب دهان می‌پاشد و هرکس که بهره‌ای از تف او برد، گویی بهترین تحفه را نصیب خودش کرده است و "خوشدل و خندان بازمی‌گشت". اتفاقات بعدی که جویی آنها را به مثابه یک فریب کاری توصیف می‌کند، سبب می‌شود مردم هرچه بیشتر به او ایمان بیاورند، آن قدر که او به تدریج به اوج یک جنبش هزاره‌ای، یعنی لحظه قیام نزدیک می‌شود. وقتی مردم همگی مرید تام او می‌شوند، او "نماز شامی برخاست و روی به مردم آورد و گفت: ای مردان حق، توقف و انتظار چیست، دنیا را از بی دینان پاک می‌باید کرد". او در این بیان، یارانش را مرد حق تعریف کرده است و مخالفان را بی دین و اهل باطل. از توصیفات جویی درباب پیروان او بر می‌آید که آنها عموماً از عوام بودند که می‌توان آنها را فقیران و گروه‌های حاشیه‌ای جامعه دانست. آن قدر پیرو پیدا می‌کند که بزرگان شهر مجبور می‌شوند او را حاکم شهر بدانند. او به قدرت اول شهر تبدیل می‌شود.

تارابی که به خوبی دریافته است پایه‌های مشروعیت و قدرتش، در وجه کاریزماتیک یا کرامات و مکشفات اوست، همچنان این ادعا را ادامه می‌دهد. او به تدریج وارد فاز نظامی جنبش خویش می‌شود، اما پیشتر ضروری است قدرت مادی و معنوی خودش را در چشم مریدانش افزایش دهد. به همین دلیل می‌گوید: "لشکر من یکی از بنی آدم ظاهر است و یکی مخفی از جنود سماوی که در هوا طیران می‌کنند و حزب جنیان که در زمین می‌روند و اکنون آنرا نیز بر شما ظاهر کند در آسمان و زمین نگرید تا برهان دعوی مشاهده کنید". همانگونه که مطالعات

جنبش‌های هزاره ای نشان داده است، شدت عقیده آن قدر است که در این زمان، پیروان نه تنها گفته‌های مراد را باور دارند، بلکه آنها را می‌بینند. به همین دلیل جوینی هم در توصیفش آورده است که: "خواص معتقدان می‌نگریستند و می‌گفت آنک فلان جای در لباس سبز و بهمان جای در پوشش سپید می‌پرند. عوام نیز موافقت می‌کردند و هر کس که می‌گفت نمی‌بینم به زخم چوب او را بینا می‌کردند". در این میانه حادثه دیگری رخ می‌دهد؛ بازرگانی چهار خروار شمشیر برایشان می‌آورد، آن نیز به معجزه‌ای از جانب حق تعالی و نشانه‌ای از کرامات تارابی تعبیر می‌شود.

جوینی در ادامه توصیف تارابی، به خصایصی اشاره می‌کند که همیشه در تاریخ، برای سرکوب جنبش‌های دینی جدید مطرح بوده‌اند: اتهام فساد مالی و جنسی. ابتدا خانه‌های متمولان را غارت می‌کنند و شب که می‌شود، تارابی " ناگهان با بتان پیروش و نگاران دلکش خلوت می‌سازد و عیش خوش براند". آن قدر مریدانش او را باور دارند که آبی را که صبح در آن غسل کرده بود، به من و درم‌سنگ قسمت می‌کردند و شربت بیماران می‌ساختند. به تدریج اختلافی بین او و خواهرش که آغاز کننده کرامات او بود، رخ می‌دهد، بالاخص وقتی خواهرش "تصرف او را در فروج و اموال بدید". البته جوینی از سرنوشت خواهر او گزارشی نمی‌دهد.

در این میانه افول قدرت تارابی اتفاق دیگری می‌افتد که مایه افزایش قدرت کاریزماتیک او می‌شود. در زمانی که با لشکر مغول مواجه می‌شود، این باورهای اساطیری و جادویی به میان می‌آیند، از یکسو در میان قوم شایع شده بود که هرکس در او دست به خلاف بجنباند، خشک شود، و این مایه ترس دشمن شده بود و از سوی دیگر او که مدعی کرامت بود، بی سلاح و جوشن در میانه میدان حاضر شده بود. هرچند به روایت جوینی او کشته می‌شود، اما هیچ کس از این امر خبردار نمی‌شود؛ نه اطرافیانش و نه دشمنانش. در همان میانه، بادی سخت برمی‌خیزد و خاک چنان انگیخته می‌شود که یکدیگر را نمی‌بینند. سپاه مخالف این را از کرامات تارابی می‌دانند و فرار می‌کنند. قریب به ده هزار نفر از آنها کشته می‌شود. جالب است که پیروانش که متوجه غیبت او می‌شوند، مدعی می‌شوند "خواجه غیبت کرده است و تا ظهور او دو برادر او محمد و علی قائم مقام او باشند". در مدتی بعد جنگی مجدداً میان این گروه و مغولان در می‌گیرد که این بار معجزه‌ای رخ نمی‌دهد و همه قتل عام می‌شوند. البته به وساطت مردی از بزرگان، بخارا از ویرانی نجات پیدا می‌کند.

جوینی به خوبی جزییاتی از پیدایش، نحوه توسعه و اوج گیری و در نهایت افول و فروپاشی یک جنبش هزاره‌ای را توصیف می‌کند. چون از منطق اعتقادی نسبت به آنها خارج است، کاملاً زمینی و حسب رخدادهای طبیعی و اجتماعی فراز و فرود آنان را شرح می‌دهد.

زمینه‌های خروج تارابی: بخارای بحران زده

درباره شرایط خاصی که این جنبش هزاره‌ای ظهور کرده است، در این فصل نمی‌توان اطلاعات دقیقی به دست آورد. اما حسب منطق توصیفی تاریخنگارانه جویی، پاسخ پرسش درباره زمینه‌های اجتماعی، سیاسی و اقتصادی خروج تارابی را می‌توان در فصل قبلی کتابش پیدا کرد. فصلی که به عنوان "ذکر استخلاص بخارا" به مصائب بخارا و حمله مغول اشاره دارد.

بخارا که از مهمترین شهرهای شرق قبه اسلام است، بسیار پر رونق بوده و سواد آن به بیاض نور علما و فقها آراسته و اطراف آن بطرف معالی پیراسته و از قدیم مجمع نحاریر علما هر دین آن روزگار بوده است. در زبان مغان نیز واژه بخارا به معنای مجمع علم است. ورود چنگیز به این شهر کهن، یک ورود ویرانگر بوده است. توصیف جویی از ورود چنگیز خان به شهر به خوبی این فاجعه را نشان میدهد: "ائمه و معارف شهر بخارا به نزدیک چنگیز خان رفتند و چنگیز خان به مطالعه حصار و شهر در اندرون آمد و در مسجد جامع راند و در پیش مقصوره بایستاد و پسر او تولی پیاده شد و بر بالای منبر بر آمد. چنگیز خان پرسید که سرای سلطانت، گفتند خانه یزدانست. او نیز از اسب فرو آمد و بر دوسه پایه منبر برآمد و فرمود که صحرا از علف خالی است اسبان را شکم پرکنند. انبارها که در شهر بود گشاده کردند و غله می‌کشیدند و صنادیق مصاحف به میان صحن مسجد می‌آوردند و مصاحف را در دست و پای می‌انداختند و صندوقها را آخور اسبان می‌ساخت و کاسان نبیذ پیایی کرده و مغنیات شهری را حاضر آورده تا سماع و رقص می‌کردند و مغولان بر اصول غنای خویش آوازاها برکشیدند وائمه و مشایخ و سادات و علما و مجتهدان عصر بر طویله آخور سالاران به محافظت ستوران قیام نموده و امتثال حکم آن قوم را التزام کرده. بعد یک دوساعت چنگیزخان برعزیمت مراجعت با بارگاه برخاست و جماعتی که آنجا بودند، روان می‌شدند و اوراق قرآن در میان قاذورات لگد کوب اقدام قوایم گشته". در این میانه بود که یک از افاضل در توصیف مشاهداتش گفته است: "باد بی نیازی خداوند است که می‌وزد".

در این میان چنگیز خان با همان منطق فرهنگ مردم بخارا با آنها سخن می‌گوید: که ای قوم، بدانید که شما گناه‌های بزرگ کرده‌اید و این گناه‌های بزرگ، بزرگان شما کرده‌اند از من بپرسید که این سخن به چه دلیل می‌گویم، سبب آن که من عذاب خدام اگر شما گناه‌های بزرگ نکردتی، خدای چون من عذابی را بر سر شما نفرستادی. او پس از غارت شهر و اموال متمولین شهر، فرمود تا آتش در محلات انداختند و چون بنای خانه‌های شهر تمام از چوب بود، بیشتر از شهر به چند روز سوخته مگر مسجد جامع و بعضی از سرایها که عمارت آن از خشت پخته بود.

در مراحل بعد در پی برخی قیام‌های داخلی، مردم شهر قتل عام می‌شوند و زیادت از سی هزار آدمی از شمار آمد که کشته شدند. سگار اولاد و اولاد کبار و زنان چون سرو آزاد آن قوم برده کردند.

به عبارت دیگر جویی در فصل قبل، فروپاشی و بحران زدگی بخارا را به واسطه حضور چنگیزخان توضیح می‌دهد. با آمدن او، نه تنها نظام سیاسی و اقتصادی فروپاشیده بود، بلکه نظام مذهبی و فرهنگی نیز به واسطه کشتارها و تحقیر نخبگان و بزرگان فروپاشیده بود. حضور چنگیز و پیامدهای او آن قدر مخرب و هولناک بود که به تعبیر جویی در زبان فارسی موجزترین جمله در وصف این واقعه از زبان یکی از نجات یافتگان این واقعه بیان شده است. وقتی در خراسان از او دربار بخارا پرسیدند، گفت: "آمدند و کردند و سوختند و کشتند و بردند و رفتند". این جمله به خوبی فروپاشی حاصل از حضور چنگیز را نشان می‌دهد. و در ادامه همین مطلب است که در میان این ویرانی، جویی از خروج غربال بندی در لباس اهل خرقة در تاراب یاد می‌کند.

جنبش تارابی، جبرانی بر مصائب این مردم بود که امنیت جانی و مالی آنها به خطر افتاده بود و امیدی به آینده نداشتند. از سویی زیرساخت‌های اقتصادی و سیاسی جامعه تخریب شده بود و از سوی دیگر نظام‌های فرهنگی معنابخش، توان معنابخشی به وضع بحرانزده و آشفته را نداشتند. اصولاً توصیف جویی از شرایط بخارا در حمله چنگیز، زمینه‌های ظهور تارابی را نشان می‌دهد. از لحاظ اجتماعی، جامعه دچار بحران و سردرگمی شده است. قحطی، جنگ، ناامنی و کشتار، سامان اجتماعی را برهم زده و آشفته‌گی بر همه جا غالب شده است. از لحاظ فرهنگی، بحران معنا غلبه یافته است؛ بزرگان فرهنگی و علما و خواص محافظ استران شده‌اند و قرآن‌ها زیر پای آدمیان و حیوانات قرار گرفته‌اند. به تعبیر چنگیز وضع به گونه‌ای است که مردم آن قدر گنهکارند که عذاب الهی بر آنها نازل شده است. از لحاظ سیاسی، منطق پاتریمونیال (پدرمیراثی) حاکم است و حکومت خانی و اشرافیت طایفه‌ای غلبه دارد. در این میانه است که یک جنبش و ایدئولوژی رهایی بخش می‌تواند پیروان بسیاری پیدا کند و ظهور یک رهبر کاریزماتیک به همراه ایدئولوژی و کرامات و مکاشفه‌های ادعایی‌اش می‌تواند نیروی اجتماعی وسیعی را برای رهایی از این بحران اجتماعی و فرهنگی و اقتصادی با هدف احیای نظم و به امید رسیدن به بهشت زمینی ایجاد کند و آن غربال بند تارابی در میانه این رخدادها ظهور می‌یابد. او ابتدا وجوه کاریزماتیک خودش را تثبیت می‌کند. با کرامات، معجزات، و شفاهایی که می‌دهد، آن را تثبیت می‌کند، سپس مریدانش آن قدر زیاد می‌شوند که امکان استقرار یک نظم سیاسی و فراهم آوردن یک سپاه نظامی را میسر می‌کند و در نهایت جنبش هزاره‌ای او برای رسیدن به پیروزی نهایی دست به حرکات نظامی می‌زند. جویی چندان به ایده‌ها و ایدئولوژی

تارابی اشاره نمی‌کند، اما اشارت اندکی هم که دارد، بیانگر ایدئولوژی رهایی بخشی او و امید به رسیدن به رستگاری دنیوی است.

نتیجه

جنبش تارابی تلفیقی بود از شرایط بحران زده و آشفته ناشی از حضور چنگیز و بحران فرهنگی، اجتماعی، اقتصادی و سیاسی پس از او که جامعه بخارا را به آشفتگی عمیقی فرو برده بود. در نهایت در میانه این هاویه اجتماعی و فرهنگی، مردی ظهور پیدا می‌کند که با منطقی کارزماتیک مردم را به بهشت زمینی دعوت می‌نماید. او نه تنها بحران معنا را برای آن مردم بحران زده حل می‌کند، بلکه امید اجتماعی هم برای آنها ایجاد می‌کند.

از این منظر باید تارابی را یک جنبش کوتاه و دولت مستعجل در منطق هزاره‌گرایی‌های پس از بحران دانست. جوینی تلاش می‌کند تبیینی زمینی به کمک (۱) عواملی اجتماعی (جهل عامه، نزاع گروههای خواص)، (۲) تصادف‌هایی که در تحقق مصادیقی برای ادعاهای شفا بخشی او شکل گرفتند، (۳) کمک سنت‌های فرهنگی موثر (سنت زنانه پری‌داری یا پیش‌بینی‌های منجمان در ظهور یک فتنه) و (۴) تصادف‌های تاریخی و طبیعی (برخاستن باد و غبار و ترس مردم از آن و نسبت دادنش به کرامت تارابی) به توضیح خروج تارابی می‌پردازد. تارابی در معنای جمع‌ی‌اش، تلاش جامعه‌ای بحران زده است برای حل بحران‌های اجتماعی، فرهنگی و معیشتی و اعتراض گروه‌های سرکوب شده و حاشیه‌ای است به وضع نامناسب زندگی و جستجوی امید و راهی به سوی رهایی. همه این موارد در ایدئولوژی رهایی بخشی تارابی تجلی پیدا می‌کند. به همین سبب باید حرکت او را یک جنبش هزاره‌ای دانست.

منابع

- بهروز لک، غلامرضا (۱۳۸۵). درنگی در مفهوم شناسی بنیاد گرایی اسلامی، فصلنامه کتاب نقد، شماره ۲۶.
- روشه، گی (۱۳۷۷). جامعه شناسی جنبش های اجتماعی، منوچهر وثوقی، تهران: نی.
- صدیقی، غلامحسین (۱۳۷۵). جنبش های دینی ایرانی در قرنهای دوم و سوم هجری، تهران: پاژنگ.
- علاءالدین عطاملک محمد الجوینی (۱۳۸۵). تاریخ جهانگشای، تصحیح محمد بن عبدالوہات قزوینی، تهران: فردوس.
- کرون، پاتریشا (۱۳۹۴). تاریخ اندیشه سیاسی در اسلام، مسعود جعفری، تهران: سخن.
- ویلسون، برایان و کرسول، جیمی (۱۳۸۷). جنبش های دینی نوین، محمد قلی پور، تهران: مرنديز.
- همیلتون، ملکوم (۱۳۸۳). جامعه شناسی دین، محسن ثلاثی، تهران: علمی.